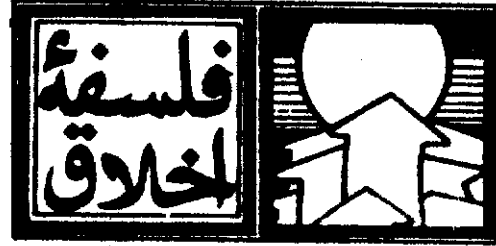


بسمه تعالی

فلسفه اخلاق: استاد شهید مرتضی مطهری
مقدمه: در شماره های قبل بعد از آنکه معنی و مفهوم فعل اخلاقی روشن شد، سببها و نمونه های عالی اخلاقی از تاریخ انسان ساز اسلام ذکر گردید و در پایان نظری بر نهضت عاشورا به ابعاد روحانی و فوق طبیعی افعال باران سیدالشهدا اشاره رفت و در شماره قبل نیز نظری به فلسفه اخلاقی هند انداختیم اکنون ادامه مطلب پیرامون ملاک افعال اخلاقی از نظر شما می گذرد.



از استاد شهید مرتضی مطهری

انسانهایی که تنها چیزی که در آنها وجود ندارد، ارزشهای انسانی است یعنی انسانهای ضدانسان. پس این احتیاج به تفسیر دارد، انساندوستی یعنی هراسان بهر نسبت که از ارزشهای انسان بهره مند است، شایسته دوستی است و انسان هم که بالفعل از ارزشهای انسانی بهره مند نیست، بجز لایق دوستی است، برای رساندن به ارزشهای انسانی، یک انسان فاقد ارزشهای انسانی را هم یک انسان کامل دوست دارد ولی نه اینکه چون دوست دارد فقط شکمش را بخواد سیر کند، دوست دارد که آنرا نجات دهد و برساند به ارزشهای انسان باین معنی است که پیغمبر اکرم (ص) رحمت للعالمین است برای همه مردم اعم از کافر و مومن رحمت است، خوب است، خوب پس این یک معیار در باب اخلاقیات که گفته شده است و دیدیم که این معیار، معیار کاملی نیست صد درصد نفی نمی کنیم ولی معیار

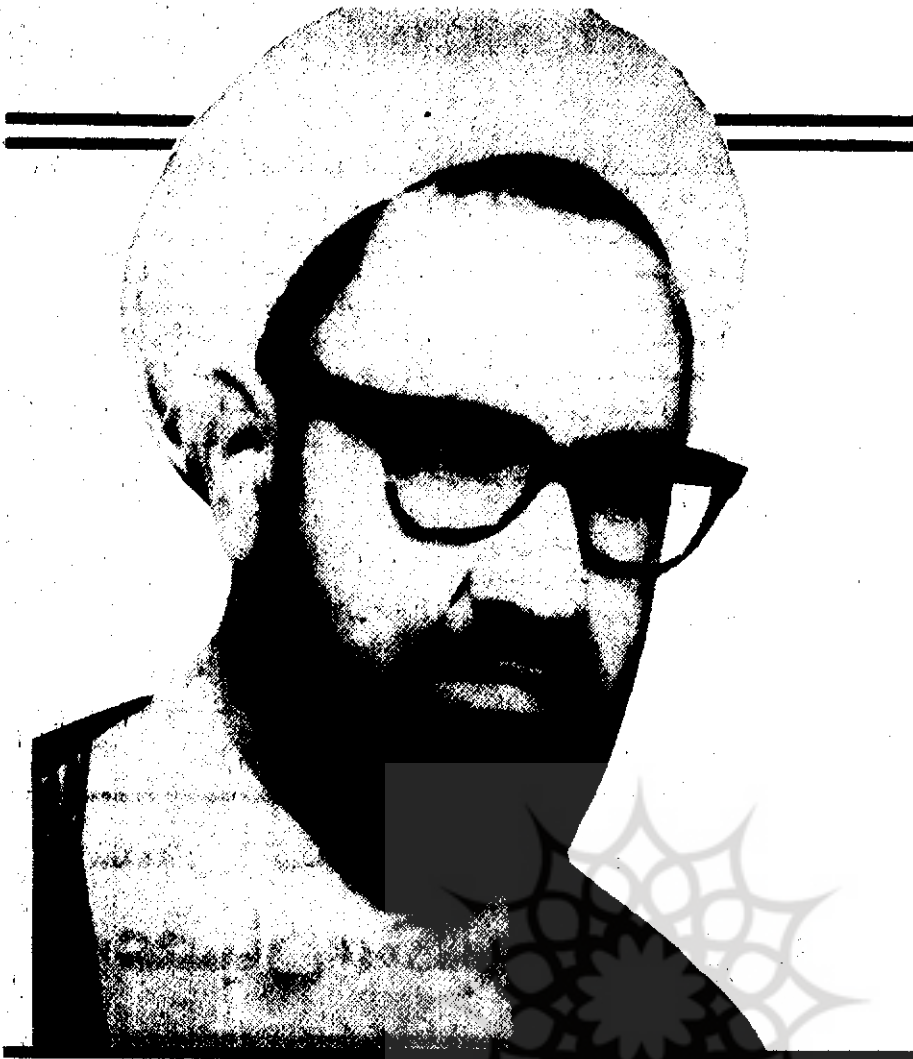
*** ملاک و معیار اخلاقی بودن، عاطفه نیست بلکه عقل و اراده است، عاطفه هم باید در زیر فرمان عقل و اراده اجرا بشود و کار خودش را بکند و الا اگر بخواید عاطفه را بنام کار اخلاقی آزاد بگذارید کار ضد اخلاقی انجام می دهد.**

*** اخلاق کامل اخلاقی است که بر اساس نیرومندی عقل و نیرومندی اراده باشد. آنوقت که میلیهای فردی، میلیهای نوعی، اشتیاقها، تمام اینها تحت کنترل عقل و اراده باشد.**

اما این حرف درجهان که فقط یک نیکی وجود دارد و آن دوست داشتن دیگران است که گانندی می گوید. نه درجهان نیکی دیگری هم وجود دارد غیر از دوست داشتن دیگران یک مثالش همین بود که اینجا عرض کردم. ثالثا محبت انسان، انساندوستی، احتیاج به تفسیر دارد غالباً گفته اند غیر دوستی و آنها که یک کسی بالاتر رفته اند اولاً ایراد وارد است که چرا غیر دوستی خوب بگویند جاندار دوستی، قبلاً نقل کردم واقعا اگر انسان نسبت به یک حیوان عاطفه بخرج دهد، مانند آن انسانی که در حدیث است که سگ تشنه ای را سیراب کرد خوف خودش را انداخت. کفش خودش را به چاه انداخت بزحمت و آنرا سیراب کرد. حالا این چون انساندوستی نیست، اخلاق نیست. آیا انسان باید فقط انسانها را دوست داشته باشد جانورهای دیگر را نباید دوست داشته باشد چرا؟ بلکه همه چیز را باید دوست داشته باشد بقول سعدی. بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است بجلادت بکسم درد که درمان هم از اوست چرا فقط بگوئیم انساندوستی لااقل بگویند جاندار دوستی، انساندوستی احتیاج به تفسیر دارد همین جاهاست که اگر یک کسی افراط بشود، بنام انساندوستی، انسان دشمنی صورت میگیرد چطور؟ مقصود از انسان چیست؟ یعنی همین حیوان یک سردگوش، هر جا که مالین حیوان یک سردگوش را دیدیم بگوئیم این انسان است و از نسل آدم ابوالبشر و هر که این چنین بود، ماباید آنرا دوست داشته باشیم، حالا می خواهد لوموماباشد، می خواهد چومه باشد. چون هر دو در این جهت یکی یا اینکه نه هر انسان بالقوه مانند انسان ضد انسانی، انسان بعضی انسانیت، انساندوستی بخاطر انسانیت دوستی است یعنی بخاطر دوستی ارزشهای انسانی، هر انسانی بهر اندازه که واجد ارزشهای انسانی است. لایق دوستی است، به هر اندازه که انسان از انسانیت خلع شد، ولو بظاهر مثل انسانهای دیگر، انسان است، چنگیز هم یک انسان است، یزید بن معاویه هم یک انسان است حجاج بن یوسف هم یک انسان است ولی

ملاک و معیار

کاملی نیست بعضی از حقیقت در این معیار هست نه تمام حقیقت. نظریه دیگری در باب معیارهای افعال انسان، اخلاق انسانی است که آن نظریه اراده است نه نظریه عاطفه، نظریه اراده چیست؟ این احتیاج به یک مقدار توضیح دارد انسان معروف این است که می گویند حیوان متحرک بالا اراده است. هر حیوانی با اراده حرکت می کند اراده می کند بآنجا برود پس می رود انسان هم مثل هر حیوانی متحرک بالا اراده است. ولی این اشتباه است. در حیوانات آنچه وجود دارد میل است، شوق است. در انسان هم یک سلسله میلیها و شوقها وجود دارد ولی در انسان یک چیزی وجود دارد بنام اراده که در حیوان آن وجود ندارد. اراده همدوش عقل است، هر جا که عقل هست، اراده هم هست، آنجا که عقل نیست اراده هم وجود ندارد. انسان می تواند (نه اینکه همیشه متحرک بالا اراده است) متحرک بالا اراده باشد، گاهی هم انسان متحرک بالا اراده نیست. متحرک به شوق و میل است ولی حیوان همیشه متحرک به شوق و میل است. حالا فرق اینها چیست؟ میل در انسان یک کشش است بسوی یک شیئی خارجی، آدم گرسنه است غذایی سر سفره می آورند. در خودش احساس میل به غذا پیدا می کند یعنی یک نیرویی در درون انسان هست که انسان را



می کشاند بسوی این غذا یا مثل اینکه یک نیروی در غذا باشد و انسان را می کشاند بسوی خودش. یک جاذبه و کششی است از بیرون یعنی میان انسان و یک عامل خارجی که انسان را بسوی آن عامل و شینی خارجی می کشاند.

انسان یا حیوان گرسنه می شوند. میل به مأكولات در او بوجود می آید. تشنه می شود. میل به نوشیدن آب. در غریزه جنسی میل به جنس مخالف است. در استراحت کردن. خودش باز یک میلی است. این میلیها وقتی پیدا می شود. کششی است مثل نیروی جاذبه است. انسان را بسوی خودش می کشاند. عاطفه مادری هم خودش یک میل است و حتی همان عواطف عالی انسان هم باز یک میل است. یعنی اگر انسان برخورد می کند به یک مستمند و بعد در خودش احساس می کند باو کمک کند. یعنی در او یک میل پیدا می شود که به او

عمال اخلاقی

اطاعت کن. گرسنه ای احتیاج به غذا خوردن. مصلحت است که بمیل اجازه فعالیت میدهد ولی این اراده است که به میل اجازه غذا خوردن می دهد. من غذا را از روی میل می خورم ولی اراده است که بمن اجازه داده و تا یک حد معینی. بیج لقمه. ده لقمه به آخر مانده. اراده می گوید کافیست. از این بیشتر بخوری ناراحتی ایجاد می شود اگر چه میل داری بخورن. نخور. و من دیگر نمی خورم. در عاطفه های انساندوستی هم همین جور است. ای بسا در مواردی عاطفه یک جور حکم می کند. عقل و اراده جور دیگر حکم می کند. عاطفه دلسوزی است. دل آدم می سوزد. ولی عقل و اراده دور اندیش است. آیه ای در قرآن و شعری دارد سعدی آیه قرآن در باره زناکار است مرد زناکار و زن زناکار الزایه والزانی فاجلوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما رافة فی دین ...

می گوید مرد زناکار و زن زناکار را مجازات کنید تا زبانه بزنید و دیگران هم ببینند. گروهی از مؤمنین شاهد این منظره باشند ولی قرآن متوجه است اینجا که پای مجازات میرسد یک انسان جانی را می خواهند مجازات کنند. خیلی افراد دلشون می سوزد می گویند: چقدر خوب است که این از **صید در صله ۶۹**

میلی خودش. آن دوا را می خورد اراده یعنی تحت کنترل قرار دادن همه میلیهای نفسانی انسان و همه ضد میلیهای نفسانی یعنی تنفرها خوفها. ترسها. خوف هم انسان را مثل میل فرار میدهد. ولی اراده گاهی با خوف هم مبارزه می کند. می گوید ایستادگی کن. که اسمش می شود شجاعت. پس اراده نیرویی است در انسان که کنترل می کند همه میلیها و ضد میلیها را همه تنفرها. بیمها. خوفها. ترسها را. همه را تحت اختیار قرار می گیرد. نمی گذارد که انسانرا به یکطرف بکشاند. به جناب عقل می گوید جناب عقل تو بیا بنشین محاسبه کن. ببین در مجموع سعادت چی اقتضا می کند مصلحت چی اقتضا می کند. هر چه که مصلحت اقتضا می کند تو آنرا بگو. اجرائش با من. مطابق این نظریه کار اخلاقی یعنی کاری که نه ناشی از یک میل (یعنی از تسلط یک میل باشد) ولو آن میل عاطفه محبت باشد. یعنی شما اگر مثل یک آدم مجبور تحت تاثیر عاطفه محبت قرار بگیری این اخلاق است طبق این نظر. چطور؟ شما دلتون می سوزد بیکنفر. بی اختیار می گویی آقا چها این کار را کردی می گوید خوب دلم سوخت دیگر. این ضعف است برای انسان. اگر عاطفه. این محبت. در اختیار عقل و اراده باشد عقل و اراده در یک جا می گوید از این میل فردی

کمک کند. ولی اراده بدون مربوط است. نه به بیرون یعنی رابطه ای میان انسان و عامل بیرون نیست. برعکس اراده در انسان. یعنی بعد از اینکه انسان اندیشه می کند و محاسبه می کند میان کارها. دور اندیشی می کند. عاقبت اندیشی می کند. سبک سنگین می کند. با عقل خودش مقصدها و مصلحتها همه را با یکدیگر می سنجد. بعد تشخیص میدهد اصلح و بهتر این است. نه آن. آنوقت اراده می کند. آنچه را که عقل باو فرمان داده اجرا بکند. نه آنکه میشی می کشد و بسیاری از اوقات و شاید غالب اوقات آنچه که عقل مصلحت میدانند و اراده می کند که بر حکم و فتوای عقل انجام بدهد. برضد میلی است که در وجودش احساس می کند. فرض کنید یک انسانی است رژیم دارد. سر سفره ای نشسته است غذای مطبوعی آنجا وجود دارد. میل می کشاند او را که از این غذای مطبوع بخورد. ولی در مجموع حساب می کند که این غذای مطبوع را اگر بخورم چه عوارضی خواهد داشت. برخلاف میل خودش تصمیم میگیرد که نخورد. یا دوا را. اصلا طبعش تنفر دارد. نه تنها میل به او وجود ندارد. ضد میل وجود دارد ولی در مجموع وقتی که حساب می کند می بیند مصلحت این است که این دوا را بخورد. تصمیم میگیرد و علیرغم این تنفر و علیرغم بی

ملاک و معیار...

مجازات صرف نظر شود این یک حالت آنی است یک احساس آنی است فکر نمی کند که اگر هر جانی از مجازات معاف بشود پشت سرش جنایت بعد از جنایت است. که صورت می گیرد عاطفه این جاچی می گوید: عاطفه می گوید نه مجازات نکن. عقل و مصلحت چی می گویند: عقل و مصلحت می گویند نه مجازات بکن. با اینکه عاطفه، عاطفه غیر دوستی است. عاطفه خود دوستی که نیست اینجا. عاطفه غیر دوستی است.

ولی عاطفه که منطبق سرش نمی شود. عاطفه دلسوزی است، دست آدم را گرفته، می گوید که این کار را نکن، عقل و مصلحت اینجا خسارت بخرج میدهند می گویند تو نمی فهمی، تو نزدیک بینی، دور را نمی توانی ببینی، اگر دور را می توانستی مثل نزدیک بینی تو هم حکم نمی کردی ولی چون دور را نمی توانی ببینی اینجا دور داری حکم می کنی. قرآن می گوید: «ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الہ» اینجا که پای مجازات الهی میرسد مصلحت عامه شریعت است، یک وقتی دلسوزیتان گل نکند. آنجا که سندی می گوید: ترحم با پلنگ تیز دندان

ستم کاری بود بر گوسفندان خیلی عالی گفته، ترحم بر پلنگ از لحاظ عاطفی قطع نظر از منطق مصلحت و عقل و اراده، چون خودش یک امر عاطفی است. واقعاً اگر پلنگی است که می خواهیم به او ترحم بکنیم یعنی اگر نزدیک بین باشیم فقط پلنگ را ببینیم، ما می خواهیم پلنگ را مجازات کنیم که گوسفندان ما را خورده است، چنین کرده، چنان کرده، بها رهائش بکنیم. اگر ما بودیم و در همه دنیا موجود دیگری جز این پلنگ در عالم نبود خیلی عاطفه، عاطفه دوستی بود، اما اگر چشمان را باز بکنیم، آنطرفتر، را ببینیم وسیعتر را ببینیم، می بینیم این ترحم ما باین پلنگ مساوی است با قساوت نسبت به صدها گوسفند، عاطفه دیگر سرش نمی شود که این مستلزم یک قساوتهائی دیگری هست. عقل و مصلحت است که همه را با یکدیگر حساب می کند. پشت سر این عاطفه، قساوتها را می بیند. نظیر عینی این حرف راجع باینکه آقا دست دزد بریدن قساوت است، این با انسانیت جور در نمی آید. دست دزد بریدن با انسان دوستی جور در نمی آید. دزد اگر دزدی هم کرد دستش را نبرید. بگذارید باشد بعد تربیتش می کنیم

(تربیتی که نتیجه اش را ما همیشه در همه دنیا دیدیم) نه اینجور نیست، نتیجه اش همین است که دارید می بینید. اگر یک قانون وقتی ابلاغ بشود که بعد از این دست دزد از اینجا بریده خواهد شد، دست یکلزد که بریده شود، دیگر تخم مرغ دزدی برچیده می شود. در صورتی که ما الان می بینیم بوسیله همین دزدیها چه جنایتها و آدم کشی ها که نمی شود، یعنی خود دزدی مستلزم خیلی آدم کشیها و جنایتها می شود و شده است. در این مکتب می گوید آقا ملاک و معیار اخلاقی بودن عاطفه نیست بلکه عقل و اراده است. عاطفه هم باید در زیر فرمان عقل و اراده اجرا بشود و کار خودش را بکند و الا اگر بخواهید عاطفه را بنام کار اخلاقی آزاد بگذارید کار ضد اخلاقی انجام می دهد. در اخلاقی که علمای اسلامی و فلاسفه اهلای روی آن خیلی تکیه می کنند این مسئله است که اخلاق کامل، اخلاقی است که بر اساس نیرومندی عقل و نیرومندی اراده باشد. آتوت که میلهای فرهی، میلهای نوعی، اثنیافها، تمام اینها تحت کنترل عقل و اراده باشد.

جهاد دانشگاهی...

در این مدت از کشورهای دیگر وارد کرده صرفه جویی نموده است، و فقط در سال ۱۹۷۵، تعداد ۱۳۳۶ پزشک مهندس و متخصص فنی (عالیتره) به آمریکا رفته اند. مخارج تعلیم این عده بالغ بر ۲/۷ میلیارد دلار تخمین زده میشود. این آمار همچنین نشان میدهد اروپا سالانه بطور متوسط چهار هزار متخصص فنی عالیتره از کشورهای آفریقا و آسیا وارد می کند.

متخصصین که با دسترنج ملت خود چیزی را می آموزند که در خدمت نیات استثمار گرانه شیطان بزرگ آمریکا در می آیند و این یکی از مطالبی است که از طرف استخبار جهانی بر ملتهای مستضعف تحمیل گردیده است و معمولاً یکی از خصوصیات فرهنگ وابسته همین موضوع می باشد.

۴ - دانشگاهها در گذشته بر اساس برنامه ای از پیش تعیین شده که معمولاً سالها ساکن و راکد و یک شکل بوده است فعالیت میکردند.

علت این امر تقلید از نظام آموزشی کشورهای غربی و عدم وجود ارتباطی صحیح بین جامعه و دانشگاه بوده است و اینهمه ره آورد غرب زدگان و خود بلخنگان در برابر غرب می باشد. علت این مسئله هم اینست که متفکران و متخصصان ما نه در مدت تحقیق و تعلم خود و نه در زمان تدریس و

تعلیم خویش جز با منابع آموزشی و تربیتی که تماماً غربی بوده اند ارتباطی نداشته اند. این نوع وابستگی مصرفی در علوم چون اقتصاد و علم سیاست و فضا نیز شدت رواج داشته است.

در حسابداری متخصصین ما می آموزند که چگونه وظائف محلی کارتل های چند ملیتی را با دستنزدی ارزان انجام دهند تا این شرکتهای عظیم بتوانند با حد اقل هزینه حد اکثر چپاولگری را انجام دهند.

۵ - یکی دیگر از ضعفهای دانشگاه که نتیجه غریزگی و تسلط فرهنگ استعماری غرب بر نظام آموزشی و سایر شئون دانشگاهی می باشد بها دادن بیش از حد به مادیات و تجملات و مقام و مدرک گرانی در جامعه بوده تا آنجا تحولات دایمی علمی جلوگیری نمایند که رواج تخصص گرایی خالی از تعهد اسلامی از آثار آن است. آنهم تخصصی نه به مفهوم ابداع و سازندگیش بلکه تخصصی که فقط بدر چگونگی بکار اندازی وسایل ساخت

کشورهای صنعتی می خورد. ۶ - فاصله داشتن دانشگاه با مردم و بیگانه بودنش با جامعه و باصطلاح مردمی نبودن این امر را نیز بایستی در فرهنگ و ارزشهای غالب و حاکم بر آن جستجو کرد که بیشتر نشأت گرفته از

ارزشهای غربی بود. اصولاً جامعه دانشگاهی از مجموعه رفتارها و ارزشهای تبعیت می کرد که همواره با روح فرهنگ جامعه بیگانه و در بسیاری موارد در تعارض با آن بوده است. این جدائی البته دلائل خاص و جزئی دارد که بیشتر مربوط به طرز فکر غالب بر دانشگاهیان غرب زده میشود و جای بحث اش در اینجا نیست.

۷ - یکی از عمده ترین و پیچیده ترین مشکلات پس از انقلاب بافت بوروکراتیک ادارات و وزارتخانه ها می باشد که هیچ شناختی با آرمانها و اهداف انقلاب اسلامی نداشته و ندارند. همانند سدی در برابر انقلاب جلوه می کنند که انشاء... با کوشش دولت و همت امت در آینده نزدیک این سد شکسته خواهد شد. دانشگاه نیز که خردداری دستگاه عریض و طویل اداری است از این آفت طغوت مصون نبود. در بعضی از دانشگاههای ما تعداد کارمندان بیشتر از دانشجویان است و در بقیه دانشگاهها نیز تعداد کارمندان دست کسی از تعداد دانشجویان نندارد.

۸ - نظام ارزیابی و انتخاب استادان درست نبود و تازه به ضوابط موجود در دانشگاه نیز عمل نمیشد.

۹ - رابطه استاد و دانشجو به دلائل سیاسی و صنفی رابطه ای غیر اسلامی و طاغوتی بود. ادامه دارد